

اشتباهات تاریخی

بهار امسال مصادف با پنجاهمین سالگرد اشغال فلسطین و تأسیس دولت غاصب اسرائیل (۱۹۴۸) بود. در عین حال، اینک صد سال کامل از کنفرانس معروف بال (۱۹۸۷) که طی آن تصمیم به ایجاد دولتی برای یهودیان در فلسطین گرفته شد می‌گذرد. به همین مناسبت میزگردها و سمینارهای متعددی در منطقه خاورمیانه و نیز در محافل علمی و پژوهشی غرب برگزار شد. در اکثر این گردهمائیها آنچه مورد بحث قرار گرفت مسائل مربوط به تحولات درون اسرائیل بود با تأکید روی نقاط ضعف ناشی از اختلافات و تضادهای اجتماعی و تغییرات پدید آمده در مفاهیم و ارزشهای حاکم بر جامعه صهیونیستی مانند اینکه: هنوز اجماعی پیرامون پاسخ این سؤال که «یهودی کیست؟» وجود ندارد؛ اندیشه صهیونیسم پس از یک قرن فعال بودن دیگر کارکردی ندارد و با روشن شدن بسیاری از حقایق تاریخی، اینک این اندیشه یک مرحله بحرانی را می‌گذرانند و جای خود را به پُست صهیونیسم یا مابعد

صهیونیسم می دهد؛ و بالاخره اختلافات جدید بین قشرهای سکولار و متدین در کنار تضادهای قدیمی بین اشکنازیها و سفاریدیها و نیز افت ارزشها در ارتش و نظام آموزش و پرورش صهیونیستی در کنار بسیاری دیگر از تضادها و نقاط ضعف، احتمال فروپاشی جامعه اسرائیل از درون را فراهم آورده است.

شک نیست که پرداختن به این مباحث در چارچوب شناخت صهیونیسم و زاده شوم آن یعنی اسرائیل، با استفاده از معیارهای علمی، بسیار ارزشمند و ضروری است و خود ما نیز در بخشهای مختلف این فصلنامه به این مباحث پرداخته ایم و این کار را ادامه خواهیم داد. اما در این میان آنچه توجه را جلب می کند این است که در بسیاری از این بحثها، چنین می نماید که نتیجه گیری بیش از آنکه ناشی از سنجش دقیق با معیارهای علمی باشد، نتیجه یک آرزوی سرکوب شده و یأس از پیروزی بر اسرائیل از طریق رشد دادن عوامل قدرت در طرف عربی - اسلامی است؛ درست مانند فریادهای هیجان انگیز احمد سعید، گوینده معروف رادیوی صوت العرب که در چهارمین روز از جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ پس از محرز شدن شکست ارتشهای عرب، از اعراب مانده در فلسطین اشغالی می خواست که اسرائیل را از درون منفجر کنند!

حقیقت این است که صهیونیسم بین الملل پس از پنجاه سال تلاش مبتنی بر برنامه ریزی و ایجاد عوامل قدرت و بکارگیری دقیق این عوامل توانست موجودیتی به نام اسرائیل را در سرزمین اسلامی فلسطین پدید آورد، و پنجاه سال دیگر طول کشید تا توانست با استفاده از همان شیوه ها و عوامل، این موجودیت را تثبیت کرده و جهان عرب را وادار به تسلیم و شناسایی آن نماید. بدیهی است که مقابله به چنین پدیده ای از طریق تکیه بر اوام و آرزوها امکان ندارد بلکه برای رهایی از شر این «طاعون قرن» قبل از هر چیز به برنامه ریزی و شناخت و ایجاد عوامل قدرت نیاز است.

یکی از مهمترین مشکلات در جهان عرب و اسلام این است که از گذشته

پند گرفته نمی شود؛ شکستهای تاریخی مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار نمی گیرند، و اگر هم کاری در این زمینه از سوی محافل پژوهشی صورت گیرد نتایج آن به سهولت به محافل تصمیم گیری راه نمی یابد، چرا که به دلیل عدم توسعه سیاسی، تصمیمات اتخاذ شده غالباً مبتنی بر تحقیقات علمی نیست و درست به همین دلیل است که شگردهای بکار رفته از سوی صهیونیسم بین الملل علیه منطقه عربی - اسلامی در طول پنجاه سال که به غصب کامل فلسطین منجر شد، در پنجاه سال بعد از آن و حتی در برهه کنونی نیز کاربرد داشته است. به عبارت دیگر، در این سو، طی یک قرن، اشتباهات تاریخی بسیاری پیوسته تکرار شده اند و روند کنونی نشان می دهد که هنوز هم تکرار این اشتباهات ادامه دارد. واضح است که پرداختن به همه این اشتباهات و تبیین آنها در این سخن کوتاه امکان پذیر نیست، اما شاید نگاهی گذرا به مهمترین آنها، از دیدگاه راهبردی، خالی از فایده نباشد.

۱- بحران هویت در منطقه مهمترین نقطه ضعفی است که به دشمن مجال پیشبرد اهدافش را داده است. به همین دلیل، دشمن، خود، نقش بزرگی را در ایجاد و گسترش این بحران ایفا کرده است. برای آنها مسلم بوده است که با حاکمیت هویت دینی بر منطقه راهی برای تحقق آرمان صهیونیسم وجود ندارد. تحقیقات ارزشمند تاریخی پیرامون علل فروپاشی امپراتوری عثمانی که به هر حال با هویت دینی و در چارچوب کلی اسلام حکومت می کرد، نشان داده که صهیونیسم بین الملل در این زمینه و نیز در زمینه پدیدار شدن هویتهای قومی و ناسیونالیستی به هزینه اسلامخواهی، نقش مهمی ایفا کرده است. تشویق احساسات افراطی ناسیونالیستی در برابر تمامیت و اخوت اسلامی به عنوان مهمترین زمینه برای تجزیه جهان اسلام، و سپس تبلیغ جدایی دین از سیاست کشور داری و اباحیگری دینی و الگوسازی غربی در برابر اسلام - سالاری به بهانه نوگرایی در برابر کهنه پرستی و در جهت هویت زدایی و بی ریشه کردن

جوامع اسلامی، همه اینها مجموعه ای از هدفها و ابزارهای مورد نظر غرب استعمارگر و صهیونیسم بین الملل را برای سلطه جویی بر جهان اسلام تشکیل می داده اند. آنها در طول نیم قرن پیش از غصب فلسطین و نیم قرن پس از آن، پیوسته از این حربه به روشی مؤثر استفاده کرده اند. سخن معروف ژنرال آلنبی، فرمانده نیروهای انگلیسی در روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷ پس از ورود به بیت المقدس که «امروز جنگهای صلیبی به پایان رسید» و نیز سخن ژنرال گوروی فرانسوی بر سر قبر صلاح الدین ایوبی در دمشق که «صلاح الدین ما برگشتیم» و دهها بل صدها مورد ثبت شده در تاریخ دو قرن نوزدهم و بیستم ثابت می کند که نابود کردن هویت و تمامیت اسلامی پیوسته مهمترین هدف دشمنان را تشکیل می داده است و بدون ترسیخ مجدد این هویت و احیای حمیت و غیرت اسلامی، آزادی قدس و فلسطین امکان ندارد.

۲- تکیه بر کمک قدرتهای خارجی برای احقاق حق یا بخشی از این حق از بزرگترین اشتباهات اعراب و مسلمانان در یک قرن گذشته بوده است، بویژه امید بستن به کسانی که خود را رفیق قافله معرفی کرده اند در حالی که در واقع شریک دزدان و راهزنان بوده اند.

نامه های رد و بدل شده بین شریف حسین بن علی، شریف مکه و سرهنری مک ماهون، کمیسر عالی بریتانیا در قاهره، در سالهای ۱۶-۱۹۱۵ را باید سرآغاز سقوط در ورطه اعتماد به قدرتهای غربی دانست. این نامه ها که در آن، کمیسر انگلیسی از شریف مکه با عناوین نفاق آمیز و فریبنده ای مانند «شاخه شجره محمدی، سلاله نسل نبوی و قرشی احمدی، قبلة العالمین و ملجأ المؤمنین» یاد می کرد به این توافق انجامید که اعراب اسلحه بگیرند و در کنار ارتش بریتانیا برای سرنگونی دولت عثمانی بجنگند، و در مقابل، بریتانیا تشکیل یک دولت یا خلافت عربی در سرزمینهای شام و فلسطین و عراق و جزیره العرب را تضمین کند. مک ماهون این امر را کتباً تضمین کرد، اما در همان زمان که

اعراب چون سربازانی بی مواجب به سود قدرت استعماری بریتانیا و با خیال رسیدن به آزادی و مملکت مستقل عربی علیه ارتش عثمانی می جنگیدند، در لندن مذاکرات مهمی در جهت صدور اعلامیه بالفور مبنی بر لزوم تشکیل میهن یهودیان در فلسطین جریان داشت، و در جایی دیگر، سرمایه‌سایکس و ژرژ پیکو، نمایندگان انگلستان و فرانسه، سرگرم تفاهم پیرامون تقسیم سرزمینهای عربی در شرق مدیترانه بین یکدیگر بودند.

نکته جالب این است که صدور اعلامیه بالفور در دوم نوامبر ۱۹۱۷، فاش شدن توافق سایکس - پیکو در بیست و سوم همان ماه توسط دو روزنامه معروف پراودا و ایزوستیا، چاپ مسکو، و سخنان ژنرال آلنبی در بیت المقدس در یازدهم ماه بعد (دسامبر ۱۹۱۷) که قاعدتاً می‌بایست باعث بیداری اعراب و تغییر استراتژی آنها می‌شد، چنین نتیجه‌ای را به بار نیاورد، بلکه تنها موجی از اعتراض و گلایه را برانگیخت که آن هم پس از پیامهای - به اصطلاح - اطمینان بخش انگلستان کم‌کم فرو نشست. و جالبتر آنکه، سی سال پس از این وقایع یعنی در ۱۹۴۸ زمانیکه ارتشهای عرب برای آزاد کردن فلسطین وارد جنگ با ارتش صهیونیستی شدند و شکست سختی خوردند، فرماندهی بسیاری از واحدهای نظامی اعراب با افسران انگلیسی بود!

در طول پنجاه سال پس از تشکیل دولت غاصب اسرائیل، وضعیت در جبهه اعراب، کم و بیش به همین منوال بود و لذا در هیچ مقطعی بجز مقطعی کوتاه در ۱۹۷۳ - آنها به پیشرفتی دست نیافتند. حتی در ۱۹۹۲، هیأت‌های عرب زمانی وارد کنفرانس صلح مادرید شدند که رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا احقاق حقوق آنها مبنی بر عقب نشینی اسرائیل از اراضی اشغالی و ایجاد میهنی مستقل برای فلسطینیان را کتباً تضمین کرده بود، ولی تحولات بعدی نشان داد که این ضمانت نامه‌ها هیچ ارزشی نداشته است.

در این میان اگر قرار بود بر مبنای تعالیم اسلام عمل شود، این نکته

می‌بایست مدنظر قرار می‌گرفت که همپیمانی با بیگانگان و تکیه بر قدرت آنان طبق نص صریح قرآن کریم ممنوع و حرام است و این سنت تغییر ناپذیر الهی است که خداوند هیچ خیری در حرام قرار نداده است. از این گذشته، این مسأله نیز باید واضح باشد که در سیاست جایی برای احساسات و نیات حسنه وجود ندارد بلکه این منافع و مصالح است که نقش تعیین کننده را بازی می‌کند و هر تضمینی را زمانی باید جدی گرفت که منطبق بر منافع بوده و اهرمهای بازدارنده لازم نیز برای ممانعت از طفره رفتنها و تجاهلها اندیشیده شده باشند. در غیر این صورت، اینگونه تعهدات در روابط بین الملل چیزی جز مرکب روی کاغذ نبوده و تکیه بر آنها چیزی جز تکیه بر اوهام نخواهد بود.

محمدعلی مهتدی

